

گردش قانون‌مند قدرت

ابراهیم یزدی

ماهنامه نامه، ش ۳۰، نیمه مرداد ۸۳



چکیده: آقای ابراهیم یزدی در این مقاله با اشاره به جنبش اصلاح‌طلبی ایران در دهه اخیر، به علل عدم موفقیت آنان اشاره می‌کند و در این راستا، به مقوله عملکرد و فوائد احزاب و نقش احزاب در جامعه ایران می‌پردازد. وی در ابتدای کلام به ضعف احزاب حامی اصلاحات و روشن‌فکران اشاره می‌کند و آن را به‌طور عمده در دو چیز نام می‌برد که عبارت‌اند از: عدم برنامه‌ریزی و عدم سازماندهی مردم و در کنار اینها به دخالت‌های نظام نیز اشاره می‌کند. سپس به بررسی ویژگی‌های احزاب و عوامل مؤثر در شکل‌گیری آنها می‌پردازد. همچنین به فرهنگ استبداد در ایران اشاره می‌کند که احزاب و مردم به دنبال تغییر صوری هستند نه ماهیت رژیم که این فرهنگ باید از جامعه ایرانی حذف گردد. ایشان اشاره‌ای هم به تشکیل اصناف و کم‌هزینه‌تر نمودن آن نسبت به حزب و قانون احزاب ایران و اشکالات آن می‌کند.

نویسنده به یکی از پدیده‌های اجتماعی مهم در دو قرن اخیر اشاره می‌کند که به دنبال خود تغییرات شگرفی را ایجاد کرده است. این جریانات هر از چندگاه از سوی طیف خاصی از جامعه در طول تاریخ و به‌ویژه در دو سده اخیر، رخ می‌دهد و از آنجایی که این حرکات دارای یک راندمان فعلیتی مستمر نبوده و به شکل مقطعی ظهور و بروز پیدا می‌کردند، برای جامعه تشنج اجتماعی به ارمغان می‌آوردند. ایشان در یک بازشناسی مجدد از این حرکات و به‌خصوص با تأکید بیشتر بر جریانات اخیر، به دنبال بیان اشکالات و عوامل عدم موفقیت آنان می‌باشد.

علت اینکه از این حرکات با قید تشنج‌آمیز بودن یاد کردیم، این است که، این حرکات از جانب یک طیف خاص انجام می‌شده، که کانون رشد و نمو آن فراسوی تمدن و فرهنگ اصیل ایرانی و اسلامی بوده است و از سوی دیگر، اینان خواهان ارائه یک نوع ایدئولوژی خاص بودند که شرط سازگاری با محیط در آن رعایت نشده و تنها یک الگوپردازی صوری از خاستگاه آن بوده که در عین حال دارای مدیریت بحران هم نبوده است. از این رو مطرح کردن این ایدئولوژی به جهت ناسازگاری با محیط ایران در طول تاریخ تنش‌هایی را به دنبال داشته است.

جنبش دموکراسی خواهی به‌طور عام و جنبش اصلاح‌طلبی ایران به‌طور خاص دچار کمبودهای بسیار جدی، از جمله فقدان سازماندهی مردمی است. در هشت سال گذشته، اصلاح‌طلبان، دو قوه مقننه و مجریه را به‌طور کامل در دست داشتند اما در تحقق اهداف و برنامه‌هایشان که همان اصلاح ساختارهای حقیقی بود، چندان توفیقی به دست نیاوردند. این عدم موفقیت دلایل متعددی دارد که از آن جمله می‌توان به نقاط ضعف اصلاح‌طلبان درون حاکمیت یا کارشکنی‌ها و بحران‌آفرینی‌های جناح راست اشاره کرد. اما به نظر می‌رسد، دو علت عمده را باید در نبود برنامه راهبردی از یک سو و سازماندهی نیروهای مردمی هوادار اصلاح‌طلبی یا ضعف سازمان‌های حزبی از طرف دیگر جست‌وجو کرد.

برای توفیق کار حزبی دو دسته شرایط مساعد ذهنی و عینی باید فراهم گردد. ما ایرانی‌ها مبتلا به فرهنگ استبدادی هستیم. باید این بیماری خود را بپذیریم، به آن اعتراف کنیم و آگاهانه در صدد درمان آن بربیاییم. استبداد را نباید تنها در مناسبات سیاسی تعریف کرد. استبداد یک «نظام» است و نظیر هر نظامی دارای زیرمجموعه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی متناسب و هماهنگ می‌باشد. ما می‌توانیم با ساختارهای سیاسی استبداد مبارزه کنیم و آن را در هم بکوبیم. اما چون مبتلا به فرهنگ استبدادی هستیم، استبداد را از بین نمی‌بریم بلکه یک مستبد را سرنگون می‌سازیم و به زودی دچار «مستبد» دیگری می‌شویم. روحیه استبدادی با همکاری‌های جمعی که لازمه فعالیت حزبی است ناسازگار است. کار فردی به مراتب راحت‌تر از کار گروهی است و در این میان کار گروهی سیاسی، از سخت‌ترین انواع کارهای گروهی است و این امر در کشوری چون ایران به مراتب سخت‌تر و پیچیده‌تر از هر کشور دیگری است.

هر سازمانی لزوماً سیاسی نیست، اما حزب (Party) مصداق خاصی از سازمان سیاسی است که هم ماهیت فکری (ایدئولوژی)، اهداف و برنامه‌ها و هم راه کارهای تعریف شده (اساسنامه) دارد و شرط حضور و مشارکت در فعالیت‌های حزبی، پذیرفتن مبانی فکری و سازمانی آن است.

حمایت‌های مردمی توده‌وار چه در دوران دکتر مصدق و چه در دوران خاتمی وجود داشت اما منسجم و سازمان‌یافته نبود و به هنگام نیاز بهره‌مندی از این نیرو میسر نبوده است. یک رابطه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی میان تشکیل احزاب و تشکل‌های صنفی وجود دارد. و آن «جامعه‌پذیری» است، در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که فرهنگ استبدادی غالب و روحیه همکاری‌های جمعی بسیار ضعیف است.

نگاه اساسی به احزاب سیاسی در این قانون، ایجاد ممانعت بر سر راه فعالیت احزاب است؛ همکاری سیاسی گروهی شهروندان در یک حزب سیاسی، دقیقاً نظیر همکاری اقتصادی و تجاری گروهی می‌باشد که در قالب شرکت‌ها صورت می‌گیرد.

حزب یک شخصیت حقوقی است و نظیر شرکت‌ها می‌بایستی ثابت در یک مرکز دولتی به عنوان شخصیت حقوقی تلقی شود. قانون احزاب وزارت کشور را موظف به این کار نموده است. اما قانون احزاب، برخلاف قانون تجارت، وارد ماهیت احزاب و صلاحیت مؤسسين آن می‌گردد.

حاکمیت نظام جمهوری اسلامی، حق حیات نیروهای اپوزیسیون را به رسمیت نمی‌شناسد. برای هیچ حزب مخالفی، از جمله نهضت آزادی ایران، و یا سایر نیروهای ملی-مذهبی پروانه صادر نشده است. پرونده‌های قضایی سنگینی علیه اینان تشکیل شده است. عضویت یا نزدیکی و همکاری با این احزاب برای نهادها و مقامات صاحب قدرت خط قرمز محسوب می‌شود و هزینه‌بر است، و حتی همکاری اصلاح‌طلبان درون حاکمیت با این احزاب را بر نمی‌تابند.

در ایران گردش قانون‌مند قدرت از یک گروه به گروه دیگر امکان‌پذیر نیست و احزاب خود را در مقام احراز مسئولیت اداره کشور نمی‌بینند تا نیازمند تدوین و ارائه برنامه‌های کلان باشند.

در کشوری که مردم آن عموماً به عملکرد سیاست‌مداران باشک و تردید می‌نگرند و واژه

«سیاسی بودن» یا «سیاسی کاری» بار منفی به همراه دارد، جلب اعتماد مردم تنها با ارائه برنامه‌های کلان میسر نیست بلکه به کارنامه حزب و میزان صداقت رهبران و فعالان آن بستگی دارد.

● اشاره

۱. آقای یزدی از حرکات اصلاحی با اصطلاح «جنبش دموکراسی‌خواهی به‌طور عام و اصلاح‌طلبی به‌طور خاص» یاد کرده‌اند و حال سخن در این است که آیا می‌توان به‌طور حقیقی بر این حرکات «جنبش اصلاح‌طلبی» اطلاق نمود و آیا دارای اثری واقعی است؟ هر چند واژه «جنبش» دارای یک معنای عام است و همیشه بر اساس مضاف خود (که در اینجا مطلق حرکات اصلاح‌طلبانه است) معنا می‌یابد ولی باید دانست که آن‌قدر هم مطلق و رها نیست؛ زیرا در تعریف «جنبش اصلاحی» که معادل واژه «Reformmorement» می‌باشد، آمده است: «حرکتی آرام و تدریجی برای نوآوری‌هایی که این نوآوری‌ها وسیله رفع ناسازگاری‌های اجتماعی به شمار می‌آیند». از این تعریف شرایطی به دست می‌آید که عبارت است از: نوآوری در برخی شئون، ناسازگار شدن جامعه به جهت پس افتادگی سایر شئون اجتماعی و تشخیص لزوم نوآوری. حال آیا این حرکات دارای این اوصاف هستند؟ از جمله شرایط، جنبش آرام و تدریجی بودن آن است، اما با توجه به اینکه کانون رشد این حرکت‌ها معمولاً دارای دیدگاه چپ نسبت به مسائل و آموزه‌های دینی است و در عین حال محیط ایران دارای سابقه‌ای کهن از دین‌داری می‌باشد، لذا حامیان این حرکت نمی‌توانند به‌طور مستمر و تدریجی آن را پیاده کنند بدین سبب برخی اقدام به واکنش سریع می‌کنند که موجب می‌شود حرکت از حالت آرام خود خارج شده و نتیجه معکوس به‌جا گذارد. بسیاری از این اندیشه‌ها در جهان هماهنگ با خود به صورت منظم و مستمر توانسته مشکلات اجتماعی را حل کند و حال آنکه در اینجا به جهت نبود این هماهنگی ایجاد مشکل و بحران می‌کند.

یکی دیگر از شروط آمده در تعریف، تشخیص ضرورت نوآوری در سطح جامعه است. آیا در ایران این حرکات چنین ضرورتی داشته‌اند؟ در صورتی که حاصل این حرکات و نوآوری‌ها در طول تاریخ دور کردن تمدن ما از اصول خودش بوده است، چنان‌که مؤلف هم به عنوان یک مشکل و ایراد بر این نوع حرکات، از عدم برنامه برای نوآوری یاد می‌کنند. متأسفانه نوآوری این حرکات صرفاً بیان اندیشه‌های قرون سابق دنیای غرب است که سازگار و منبعث از آن محیط می‌باشد که این در نوشته‌های این گروه کاملاً مشهود است و صرفاً بنیان‌گذاران این حرکات اصلاحات دینی، شکل دوران نوزایی

اروپا را اساس پیشرفت می دانند.

۲. نویسنده در نوشته خود قید «دموکراسی خواهی» را مطرح می کند. پرسش این است که مراد از این واژه چیست؟ و وضعیت فعلی ایران چگونه است؟ در کتاب اصطلاحات علم سیاست این واژه به معنای حاکمیت مردم آمده است که برگرفته از واژه یونانی «demostkraten» می باشد. حاکمیت مردم دارای اقسامی است که همه قابل جمع در این عنوان هستند. دموکراسی یک پدیده اجتماعی است که در هر منطقه ای و بر اساس آن محیط، شکل خاصی پیدا می کند و نمی توان برای همه یک نسخه اجرایی پیچید. بلکه دارای اقسامی است مانند دموکراسی مسیحی و... بنابراین نمی توان گفت در ایران دموکراسی وجود ندارد حتی دموکراسی دینی، البته این مدل از دموکراسی یعنی مردم سالاری دینی، در راستای دین شکل می گیرد.

۳. از نکاتی که آقای یزدی در مقام بازخوانی جنبش اصلاحات در ایران بدان اشاره دارند عدم برنامه ریزی و سازماندهی برای مردم است. از آنجا که شروع هر حرکت اصلاحی می بایست با اندیشه های لازم همراه باشد و بعد از لحاظ همه جوانب وارد عرصه فعالیت گردد اما مشاهدات حرکت های اصلاحی در ایران بیانگر چیزی غیر از این است و همان طور که نویسنده اشاره می کند به شکل اصولی نبوده است. به عبارت دیگر این حرکات متضمن یک پارادوکس داخلی هستند که ضررش به ملت برمی گردد؛ زیرا بهترین دوران ها که می توانست در سازندگی اجتماعی صرف گردد در تشنج درونی سر شد که جبران آن زمانی طولانی را می طلبد و حتی در برخی امور غیر قابل جبران است.

متأسفانه نویسنده محترم با اینکه، جنبش اصلاحات را، در ایران نقد می کند، اما باز بیان می کند که، نظام حاکم مانع فعالیت ما شده یا اینکه مردم فرهنگ استبدادزدگی دارند و خواهان آزادی و رهایی نیستند.

۴. نویسنده در نوشته های خود متذکر شده که، این جنبش ها نتوانستند توده مردم را سازماندهی کنند. از این بیان برداشت می شود که، ممکن است این جنبش ها به جهت سوء مدیریت نتوانسته اند مردم را، اداره و سازماندهی کنند و این به معنای ناسازگاری ایدئولوژی و اهداف این طیف با مردم است. برداشت دیگر اینکه اصلاً مردم حاضر نشدند که در صف این حرکات قرار بگیرند تا اینکه سازماندهی شوند که این نیز می تواند به جهت ناسازگاری بین ایده های مردم و این گروه ها باشد. اگر نظر نویسنده برداشت نخست باشد باید گفت که این از عدم برنامه ریزی نشأت می گیرد حال آن که رمز موفقیت یک جنبش قدرت آن در بسیج عمومی است تا بتواند مردم را در زیر پرچم خود جلب و جذب کند و هر گروهی که در این فرایند موفقیت بیشتری کسب کند یقیناً در کسب موفقیت حزبی،

از مطلوبیت بیشتری برخوردار است. این امر در تمام انقلاب‌ها و به‌خصوص انقلاب اسلامی ایران به خوبی قابل ملاحظه است چنان‌که امام خمینی علیه السلام در عین نداشتن امکانات دیگر گروه‌ها توانست توده‌های مردم را جمع کند و حتی دیگران هم حیات خود را در گرویدن به این خیل عظیم دیدند. اما برداشت این‌که مردم نخواستند همراه این حرکات شوند که جای تأمل بسیار در آن است. اگر این‌گونه باشد لازم است که در این حرکات یک دگراندیشی و خانه‌تکانی اساسی انجام گیرد و به صرف سکوت چند ماهه و تغییر نام و چهره اکتفا نشود و به درستی پاسخی برای این پرسش بیابند که چرا حداقل در دوران اخیر با در اختیار داشتن زمان و امکانات مردم جذب این گروه‌ها نشده‌اند؟ اگر این عدم موفقیت ریشه‌یابی گردد ناسازگاری بین ایدئولوژی مطرح شده و محیط فعالیت آن مشخص‌تر می‌شود، چنانچه اگر در یک سیستم مکانیکی هم هماهنگی نباشد، چیزی غیر از خرابی به بار نمی‌آید. شایان ذکر است که در هر حرکت اصلاحی و گفتمانی، شرط کسب موفقیت به داشتن ایدئولوژی سازگار با محیط گفتمانی است از این‌رو حاکماتی اصلاحی که ناسازگار با فرهنگ اسلامی مردم ایران باشد نهایتاً به شکست می‌انجامد.

۵. ایشان در مبحث احزاب، اشاره به دو عمل مهم در موفقیت احزاب می‌کنند که عبارت‌اند از:

الف. آمادگی محیط فکری و مبنای ذهنی برای پذیرش ایدئولوژی مورد نظر که حزب در صدد گسترش و شیوع آن است.

ب. آمادگی محیطی که ایدئولوژی در آن می‌خواهد بروز و فعالیت داشته باشد تا اینکه در زمان شروع فعالیت هدف واقعی تحقق بیابد و شاهد نتیجه معکوس نباشیم.

نویسنده مقاله در مقام علت‌یابی عدم موفقیت ایدئولوژی اصلاحات در ایران به لحاظ نبود محیط فکری لازم به وجود فرهنگ استبدادی اشاره می‌کند که، بر اساس آن، مردم همیشه یک نظام استبدادی را سرنگون می‌کنند اما به خاطر وجود چنین فرهنگی گرفتار یک نظام مستبد دیگر می‌شوند. در واقع این تفکر برداشتی است از این سخن غلط که «اگر می‌خواهید بر ایرانیان حکومت کنید آنان را گرسنه بگذارید، زیرا هر گاه که سیر شدند طغیان می‌کنند...».

اولاً مضمون این عبارت نسبت به ملتی که در طول تاریخ دارای قیام‌های آزادی‌بخش فراوانی بوده و خدمات شایانی به جامعه اسلامی کرده جسارت و توهین بزرگی است. ثانیاً چگونه می‌توان این را گفت درحالی‌که در متون کهن ایرانی و اسلامی همیشه برخورد از زیر بار ظلم تأکید شده است. آنجایی که قرآن به صراحت می‌فرماید: «برای ظالمین و کفار بر مسلمین هیچ غلبه و برتری نیست» و این چیزی نیست مگر دستور به آزادی‌خواهی

که همیشه سرلوحه جنبش‌های تاریخ بوده است.

شاید گفته شود که مرادمان غیر از این امور است؛ یعنی اینکه در طول تاریخ ایرانیان عادت کرده‌اند که همیشه بر ضد یک ظلم و ظالم قیام کنند ولی بعد از پیروزی به جهت فرهنگ خدشاهی و عدم تصور دنیا بدون شاه (کنایه از یک قدرت مطلق) به دامن یک مستبد دیگر گرفتار می‌شوند مانند ماجرای مشروطه و ملی شدن نفت.

در جواب باید گفت این تصور که مردم را مقصر بدانیم صحیح نیست زیرا برای مردم نقشی غیر از حمایت و نظارت تصور نمی‌شود که در این امر نقش خود را به خوبی ایفا کرده‌اند و به شهادت تاریخ همیشه در صحنه بوده و از ندای آزادی‌خواهی حمایت کرده‌اند. اما زمانی که مردم به میدان می‌آیند و گفتمان مورد نظر پا می‌گیرد، دو حالت پیش روی آنان ظاهر می‌گردد. نخست یا اینکه همانند مشروطیت مشکلات حاصل از آن برای مردم بیشتر از قبل می‌شود و گروه‌هایی نهضت را به سمتی سوق می‌دهند که امتداد آن خارج از فرهنگ مردم است که این امر مایه دلسردی مردم را فراهم می‌کند. لذا این مردم نبودند که مقصر باشند بلکه کسانی مقصر اصلی هستند و اینان نبودند مگر افرادی که سال‌ها از فرهنگ ایرانی و اسلامی دور بودند و از جو جامعه اطلاعی نداشتند. این گروه صرفاً به دنبال انتقال فرهنگ غربی به محیطی بودند که هیچگونه سازگاری با آن نداشت. اما شکل دیگر، آن چیزی است که در مورد نهضت ملی رخ داد و آن این که بانیان امر به محض دیدن موفقیت اولیه، شعارها و حامیان اصلی خود را فراموش کردند.

خلاصه اینکه با مطالعه شکست حرکت‌های آزادی‌بخش، روشن می‌شود که مقصر فرهنگ استبدادی مردم نبوده بلکه عملکرد دلسردکننده از طرف حامیان اصلاحات بوده است.

۶. آقای یزدی به خصائص کار حزبی و مشکلات آن اشاره می‌کنند و کار سیاسی به خصوص در ایران را همراه با مشکلات مضاعف می‌دانند. به‌طور کلی علت این تشدید مشکلات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. نخست حساسیت و پیچیدگی اصل کار حزبی و دوم تعارض‌های حاصله در فرآیند کار حزبی.

در باره علت اول یعنی اساس کار حزبی و اینکه چه باید کرد تا بتوان مردم را جلب کرد، باید گفت متأسفانه مشکلی که در ایران شاهد آن هستیم، عدم وجود یک حزب واقعی است و لذا نمی‌توان کاری تحت نام حزب انجام داد و انتظار ثمره‌ای از آن داشت؛ زیرا که شروط و لوازم یکی حزب واقعی در میان احزاب جامعه ما وجود ندارد در موفقیت و اساس کاری یک حزب ویژگی‌هایی وجود دارد که عبارت است از:

الف. عام و اساسی بودن مبنای حزب و اینکه اساس حزب را به شکل عینی پایه‌ریزی شود.

ب. داشتن یک برنامه آموزشی درازمدت و مستمر در کنار یک سرعت معین و منطقی در کار اجرایی تا سکوت و تعطیلی در یک دوره زمانی و سرعت فوق‌العاده در دوره دیگر موجب تشنج نگردد.

ج. ایجاد فرصت بازبینی برای روشن شدن ایرادهای روش اجرا و استفاده از این دوران برای فراهم کردن محیط ذهنی.

د. در نظر گرفتن مصلحت جامعه به جای مصلحت حزب و آزادی عمل اعضای آن. بنابراین در صورت تشخیص غلط بودن برنامه حزب باید عکس‌العمل مناسب نشان داد. و حال آنکه از این ویژگی‌ها در ایران خبری نیست تا منتظر کار حزبی درست و طبیعی بود.

۷. در قسمت‌های پایانی آقای یزدی به ساختار قانون احزاب جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد و یکسری مباحثی مطرح می‌شود که جای تأمل دارد.

الف. نگاه اساسی به احزاب در این قانون ایجاد ممانعت بر سر راه فعالیت احزاب است و وارد ماهیت مؤسسه حزب می‌شود.

ب. حاکمیت نظام جمهوری اسلامی، حق حیات نیروهای اپوزیسیون را به رسمیت نمی‌شناسد و برای هیچ حزب مخالفی از جمله نهضت آزادی و یا سایر نیروهای ملی-مذهبی پروانه صادر نشده است.

ج. در ایران گردش قانون‌مند قدرت از یک گروه به گروه دیگر امکان‌پذیر نیست و لذا احزاب خود را در مقام احراز مسئولیت اداره کشور نمی‌بینند تا نیازمند تدوین و ارائه برنامه‌های کلان باشند.

لذا بر اساس مطالب مذکور، قانون احزاب دارای قابلیت اجرایی نیست و می‌بایست آن را تغییر داد.

اما آنچه که در قسم اول گفته شد را می‌توان در مواد ۷ و ۱۴ و ۱۶ قانون مشاهده کرد که به طور کلی فعالیت برخی گروه‌ها و افراد منع شده است همانند دیگر امور حساس، و همچنین التزام به قانون اساسی. اولاً، نمی‌توان اینان را مانع فعالیت دید بلکه اموراتی پیشگیرانه هستند ثانیاً، چنین اموری مختص قانون ایران نیست بلکه در قوانین دیگر کشورها از فرانسه تا آمریکا که خود را مهد آزادی و حقوق بشر می‌خوانند دیده می‌شود چنانچه از فعالیت گروه‌های اسلامی و سیاه‌پوستان و... جلوگیری می‌کنند. اگر دلیل اقدام این کشورها جلوگیری از فعالیت‌های مضر باشد، در اینجا هم همین دلیل می‌تواند علت

اقدام قانونگذار در منع فعالیت برخی افراد که فعالیت آنان به نظام لطمه می‌زند، باشد. اما اینکه گفته‌اید: «در ایران گردش قانون‌مند قدرت وجود ندارد تا اینکه امیدوار به این امر بوده و بر اساس آن برنامه‌های کلانی ارائه کند» اگر چنین است، پس اصلاح‌طلبانی که شما از آنان یاد می‌کنید و هشت سال بر مسند این نظام بودند به غیر از طریق چرخش قانون‌مند قدرت به مسند رسیده‌اند؟!

در پایان می‌توان از شکست اصلاحات در دههٔ اخیر درس‌هایی گرفت از جمله در نظر گرفتن ایدئولوژی محیط و اینکه بنیان حزب بر یک امر عام و اساسی استوار باشد و سعی شود تعبدی نسبت به حزب ایجاد نشود تا اینکه همه چیز تحت تأثیر منافع حزب قرار نگیرد.

